

عنوان مقاله: رهیافتی تاریخی به «زیبایی شناسی چشم» در غزلیات شاعران عرب (از آغاز تا پایان قرن هشتم)

نویسندگان: عبدالغنی ایروانی زاده، محمد رحیمی خوراسگانی

منبع: فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش های زبان و ادبیات عربی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۱ هجری شمسی ۱۴۳۲ هجری قمری ۲۰۱۲ میلادی

صص ۱-۲۲

چکیده

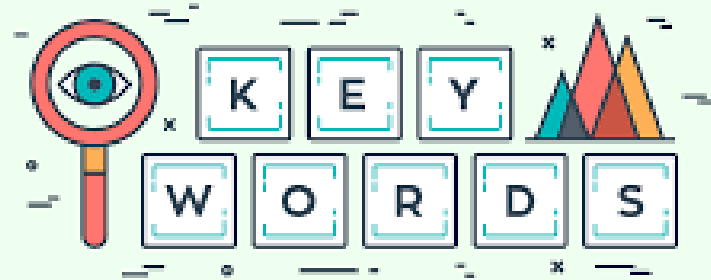
- وصف چشم، یکی از مهم ترین موضوعات غزل بوده و ارتباط ژرفی با مساله زیبایی شناسی دارد. پژوهش حاضر در صدد است با پرداختن به روند تغییرات این عنصر زیبایی شناختی در نزد شاعران غزل پرداز عربی از زمان جاهلی تا عصر عثمانی (مملوکی) به نوعی به توصیف و تبیین تاریخی از زیبایی شناسی چشم در نزد شاعران عربی دست یازد.

- مهم ترین یافته های این پژوهش که با روش تحلیلی- توصیفی نگاشته شده است، بیانگر آن است که ذوق «زیبایی شناختی» چشم در نزد شاعران عرب با سقوط خلافت بغداد و بر سر کار آمدن ترکان دچار یک تغییر بنیادی شد، به طوری که عرب هایی که تا آن زمان «چشم درشت» را زیبا می دانستند. روی به سوی وصف «چشمان تنگ» و تحسین آن آوردند. این مساله، تاثیر بالای حکومت و نظام سیاسی- اجتماعی را بر ادبیات بیان می دارد.

ذوق «زیبایی شناختی» چشم در نزد شاعران عرب با سقوط خلافت بغداد و بر سر کار آمدن ترکان دچار یک تغییر بنیادی شد،

واژگان کلیدی:

- زیبایی شناسی، شعر عربی، وصف چشم، غزل



۱. پیشگفتار

- یکی از موضوعاتی که می تواند در حیطه نقد ادبی بررسی شود: «نقد یک نوع اندیشه ادبی» است. لذا این پژوهش به تکیه بر همین مساله و با پذیرش یک وصف چشم از دید شاعران یک نوع اندیشه زیبایی شناختی ادبی است. قضیه «زیبایی شناسی چشم» در ادب عربی از زمان قبل از اسلام تا عصر بعد از سقوط خلافت عباسیان را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

از زمان قبل از اسلام تا عصر بعد
از سقوط خلافت عباسیان



- پژوهش حاضر بر آن است تا روند تغییر زیبایی شناسی عربی در مورد چشم را (در ادبیات عربی) از قبل از اسلام تا قرن هشتم مورد بررسی قرار دهد و به این سوال پاسخ دهد که این زیبایی شناسی در این دوره زمانی دچار چه تغییرات و تحولاتی شده است؟

- البته به علت گستره زمانی زیاد، ما دامنه شاعران عصرهای مختلف را محدود کردیم. به طوری که سعی شده است از هر عصری حداقل، نمونه هایی از شعر دو شاعر مورد بررسی قرار گیرد. شاعرانی که در هر عصر به **تغزل و تشبیب** شهره اند و در تاریخ ادبیات از آنها به عنوان شاعر غزل یاد می شود. لذا به شعر شاعرانی چون امروالقیس، عمر بن ابی ربیع، جمیل بن معمر، ابونواس، علی بن الجهم، عباس بن الاحنف، ابن نباته، صفی الدین حلی، الشاب لظریف و التعفری استشهاد شده است.

- شایانی ذکر است که مقاله ای با نام «العين من النظرة الى اتلدمعه في الشعر العربي» از عادل مسلح چاپ شده در مجله «الموقف الأدبی» شماره ۳۹۴ شباط ۲۰۰۴ میلادی در دست است که به عنوان پیشینه این پژوهش قابل طرح است، نویسنده محترم در این مقاله به شکلی سریع و گذرا به بعضی از اوصافی که شاعران و ادیبان عربی برای چشم ذکر کرده اند، اشاره می کند، وجه تمایز پژوهش حاضر با مقاله مذکور در این است که اولاً وصف چشم به عنوان یک مساله زیبایی شناختی می نگرد و ثانیاً سعی دارد به طور زمان مند، روند تاریخی و تغییرات آن را مورد بررسی قرار دهد و تحلیلی تطبیقی از وصف چشم را در عصرهای مختلف ارائه دهد.

۲- پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲ چشم زیبا در ادبیات قبل از اسلام



• وصف چشم معشوقه در شعر جاهلی عرب، بسیار زیاد و به راحتی قابل دریافت است، در اینجا با توجه به سرآمد بودن شعر امروالقیس و تغزل و تشبیب و در میان ادبیات جاهلی (سامی الدهان، بی تا، ۱۷) بحث را با شعر او آغاز می کنیم. مهم ترین قصیده امروالقیس، همان معلقه اوست که در آن چشم زیبا را چنین وصف می کند:

تَصَدُّ وَتُبْدِي عَنْ اَسِيلٍ وَتَتَّقِي

بِنَظَرِهِ مِنْ وَحْشٍ وَجَرِهِ مُطْفَلٍ (امروالقیس، ۲۰۰۴، ۱۱۵)

- ترجمه: «{یار من} گاهی گونه صاف و صیقلیش را می نمایاند و گاهی آن را پنهان می کند و با چشمی از نوع چشمان گاوهای وحشی و حتی ناحیه «وره» که در اندیشه کودکش است. از من دوری می گزیند، در این بیت شاعر هم صورت و گونه زیبا را به تصویر کشیده است و هم چشمان و سر و سرین زیبا را به نظر او گونه زیبا آن است که کشیده و صاف باشد کما این که چشم زیبا هم باید بسیار درشت و سیاه، جلوه می کند(الزوزنی، ۱۹۶۳، ۲۰)

- البته این چنین تشبیهی در مورد چشم در شعر عرب بسیار زیاد و رایج است و شاعر عرب با چشم معشوقه را به چشمان گاو وحشی و یا به چشمان آهو تشبیه می کند. این تشبیهات به خوبی بیانگر آن است که درشتی و سیاهی چشم، عامل زیبایی شناخته می شده است. همو در قصیده ای دیگر چنین می گوید:

چشمان گاو وحشی و یا به چشمان آهو

• نَظَرْتُ إِلَيْكَ بِعَيْنٍ جَازِئَةٍ
حَوْرَاءَ حَانِيَةً عَلَى طِفْلِ

(امروالقیس، ۲۰۰۴، ۲۳۰)

ترجمه: «او با چشمی همانند چشمان سیاه و درشت آهوی تازه بچه دار به تو نگاه می کند»

- تشبیه چشم زیبای معشوق به چشمان آهو، آن هم چشمانی که سرشار از حس محبت و نگرانی است، همیشه از رایج ترین تشبیهات بوده است، البته اینکه آیا شاعران جاهلی عرب پایه گذار آنند یا نه امری است که اثبات ناپذیر. ولی به هر روی این تشبیه همیشه زیبا بوده است، تشبیهی که با وجه شبه «درشتی و سیاهی» به خوبی، چشم زیبا را در نظر شاعران آن دوران بیان می دارد، صفت «حوراء» هم یکی دیگر از جنبه های زیبایی چشم است که باز به درشت نمایی و سیاه تر بودن چشم کمک می کند، این واژه در لسان العرب این گونه معنا شده است:

رایج ترین تشبیهات

حس محبت و نگرانی

- «وَالْحَوْرُ أَنْ يَشْتَدَّ بَيَاضُ الْعَيْنِ وَ سَوَادُ سَوَادِهَا وَ تَسْتَدِيرُ حَدَقَتَهَا وَ تَرَقَّ جَفُونُهَا وَ يُبْيَضُّ مَا حَوَالِيهَا وَ قِيلَ: الْحَوْرُ شَدَّةُ سَوَادِ الْمُقْلَةِ فِي شَدَّةِ بَيَاضِ الْجَسَدِ، وَ لَا تَكُونُ الْأَدْمَاءُ حَوْرَاءَ؛ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: لَا تَسْمَى حَوْرَاءَ حَتَّى تَكُونَ مَعَ حَوْرٍ عَيْنَهَا بَيَضَاءً لَوْنِ الْجَسَدِ، {...} وَ قِيلَ الْحَوْرُ أَنْ تَسْوَدَّ الْعَيْنُ كُلُّهَا مِثْلَ أَعْيُنِ الظُّبَاءِ وَ الْبَقَرِ وَ لَيْسَ فِي بَنِي آدَمَ حَوْرٌ وَ إِنَّمَا قِيلَ لِلنِّسَاءِ حَوْرٌ الْعَيْنُ لِأَنَّهُنَّ شَبِهْنَ بِالظُّبَاءِ وَ الْبَقَرِ وَ قَالَ كِرَاعُ الْحَوْرُ أَنْ يَكُونَ الْبَيَاضُ مُحْدَقًا بِالسَّوَادِ وَ كُلُّهُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا فِي الْبَقَرِ وَ الظُّبَاءِ ثُمَّ يَسْتَعَارُ لِلنَّاسِ؛ وَ هَذِهِ إِنَّمَا حَكَاهُ أَبُو عُبَيْدٍ فِي الْبَرَجِ غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ إِنَّمَا يَكُونُ فِي الظُّبَاءِ وَ الْبَقَرِ. وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: لَا أَدْرِي مَا الْحَوْرُ فِي الْعَيْنِ وَ قَدْ حَوَّرَ حَوْرًا وَاحِدًا وَ هُوَ أَحَوْرٌ وَ أَمْرَاهُ حَوْرَاءُ : بَيْنَهُ الْحَوْرُ. وَ عَيْنُ حَوْرَاءِ رِيَالٍ وَ الْجَمْعُ حَوْرٌ وَ يَقَالُ: أَحَوَّرْتُ عَيْنَهُ أَحَوْرَارًا» (ابن منظور، بى تا، ج ٤: ٢١٩)

- با توجه معانی که برای «حورا» ذکر شده است و اظهار بی اطلاعی اصمعی از معنای درست آن، به نظر می رسد، اظهار نظر درباره این واژه کمی سخت باشد، اما آنچه که ذوق ادبی و وجه تشبیه بیانی قبول دارد، آن است که زعم آنانی که پنداشته اند «حوراء» برای چشم بیشتر به شدت سفیدی و شدت سیاهی آن دلالت دارد، اشتباه باشد.

شدت سفیدی و شدت سیاهی آن



- چرا که اولاً این حالت زیاد، زیبا به نظر نمی رسد و ثانیاً هنگامی که شاعر، «چشم» معشوقه را به «چشم» آهوان و گاوهای وحشی تشبیه می کند (همان طور که در مت لسان العرب رفت) وجه شبه باید شدت و شمول سیاهی باشد (به طوری که همه حدقه چشم، سیاه در نظر آید) چون چشم این حیوانات اصلاً سفیدی ندارد یا سفیدی اش بسیار کم و ناچیز است! (البته در غیر این حالت تشبیه، احتمال اینکه شدت سفیدی و سیاهی مد نظر باشد، وجود دارد) اما صفت «حانیه: مهربان» و «جائزه: آهوئی که تازه بچه دار شده است» (همان، ج ۱: ۴۶)

- هم ناظر بر مهربانی و لطف و خماری است که در چشم معشوقه پنهان شده است، شاعر می گوید که در چشم معشوقه او مهربانی دیده می شود، مانند چشم آهویی که به فرزند خود نگاه میکند، اگر کسی آهو را در این حالت دیده باشد، به حق گفته شاعر را تایید کرده است.

مهربانی و لطف و خماری



- نه تنها در شعر امروالقیس بلکه در شعر بسیاری از شاعران قبل از اسلام، به راحتی می توان به مضامین زیبایی شناسانه ای چنین نسبت به چشم، دست یافت. مضامینی که در بالا ذکر شد تقریبا محل اتفاق نظر تمامی این شاعران و مخصوصا اصحاب معلقات بوده است، مثلا در ادبیاتی که از **عنتره** آمده است (رجوع کنید به عنتره بن شداد، بی تا، ۱۸۴)

اصحاب معلقات

• همان طور که می بینیم **عنتره** در آن بیت که در این جا تنها به مفهوم آن بسنده می شود چرا که چندان با اخلاق اسلامی تناسب و سازگاری ندارد- هم معشوقه خود را به آهوئی تشبیه می کند که آرام است و با شاعر آشنایی و الفتی دارد کما این که چشمانش خمار است و غماز. از این دست تشبیهات باز هم در دیوان عنتره هست:

و کانهما نَظَرَتْ بِعَيْنِي شَادِنِ
رَشَا مِنْ الْغِزْلَانِ لَيْسَ بِتَوَامِ

خمار است و غماز

ترجمه: گویا با چشمان غزالی که تازه از مادرش استقلال یافته است یا آنکه با چشمان بچه آهوئی که تازه متولد شده و اندک قدرتی به کف آورده است و همزاد و قلی دیگر ندارد، لذا از شیر مادر به خوبی تغذیه کرده و بالیده است) به تو نگاه می کند. در شرح دیوان برای توضیح واژه «شدن» چنین آمده است: «الغزال الذی شدّ ای قوی علی المشی مع امه (همان: همان صفحه) در این دو بیت «عنتره» بسان **امروالقیس** از چشمان معشوفه اش که (الزاماً و برای درست بودن وجه شبه) مانند چشم آهو درشت و سیاه است، سخن می راند. البته او در بیت اول خماری را هم بر مظاهر زیبایی افزوده است.

- از آنچه رفت، می توان نتیجه گرفت که عرب قبل از اسلام چشمی را زیبا می دانسته است که درشت، سیاه و مشکی و خمار باشد، این زیبایی شناسی عربی را خداوند متعال هم بنا به رعایت مقتضای حال، در قرآن حکیم، مد نظر داشته است و برای تشویق مردمان عرب آن زمان برای روی آوردن به اسلام و عمل صالح، حوریان بهشتی را بدین صفات متصف کرده اند

زیبایی شناسی عربی

- «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ عَيْنٌ» (صافات، ۴۸) و نزد آنها همسرانی زیبا چشم (غماز و سیاه چشم) است.
- عین: جمع عیناء و به معنای درشت چشم است. قاصرات الطرف: خمار چشم
- كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ (دخان، ۵۴) این چنینند بهشتیان. و آنها را با «خور العین» به ازدواج در می آوریم!!

- وَ حُورٌ عَيْنٌ أَمْثَالُ اللُّوْلُ الْمَكْنُونِ (واقعه / ۲۲-۳۳) و همسرانی از حور العین دارند همچون مرواردی در صدف پنهان! (در اینجا حور، ناظر بر چشم نیست، بلکه ناظر به سفیدی چشم آنان است، اما «عین» که جمع «عیناه و اعین» است صفت چشمان این حوریان است!)
- و العین، عظم سواد العین وسعتها. عین یعین عینا وعینه حسنه ، الاخیره عن الحیانی، و هو اعین و انه لبین العینه ، علن الحیانی، و انه لا عین اذا کان ضخم العین واسعهد والانشی عیناه و الجمع مها العین (ابن منظور، بی تا، ج ۱۳، ۱۱۶)

۳-۳ چشم زیبا در ادبیات عصر اسلامی و اموی



جمیل بن معمر

• درباره عصر صدر اسلام، باید گفت که هر چند اسلام، شعر و غزل را تحریم نکرد ولی در این دوره کوتاه، غزل زیاد و مورد بحثی سروده نشد (و اگر مقدمه ای غزلی هم یافت می شود، مانند آنچه کعب بن زهیر در مدح رسول اعظم (ص) سرود، بر همان شیوه شعر جاهلی است) چرا که همه اولاً شیفته قرآن بودند و ثانیاً طبیعت ایمانی و اسلامی توأم با حیای آنها این اجازه را بدیشان نمی داد (محمد، بی تا، ۲۰) اوج رواج دوباره غزال را باید در زمان بنی امیه داشت، همان طور که قبلاً گفته شد، برای نمایاندن چگونگی وصف چشم و زیبایی شناسی آن در این عصر، به شعر دو تن از مشهور ترین غزل سرایان؛ یعنی «عمر بن ابی ربیع» و «جمیل بن معمر» اشاره می کنیم:



شوقی ضیف

• **عمر ابن ابی ربیعہ** (۲۳-۹۴ هجری قمری) بی شک یکی از مشهورترین و برترین شاعران در عرصه «غزل صریح مکشوف» است. (ضیف، الف، بی تا، ۳۵۰) مراد از این غزل، همان طور که از نامش بر می آید، آن است که شاعر در آن از گفتن هیچ حرفی ابا ندارد و با صراحت کامل، به وصف معشوقه خود می پردازد (ابو رحاب، ۱۹۴۷، ۱۷۷) در این جا با ذکر نمونه هایی از شعر او، به تحلیل زیبایی شناختی از معشوقه در نزد او خواهیم رسید:

- وَكَانَ ضَوْءَ الشَّمْسِ تَحْتَ قِنَاعِهَا او مُرْنَةً أَدْنَىٰ بِهَا الْقَطْرُ
 - نَظَرْتُ إِلَيْكَ بِعَيْنٍ مُّغْزَلَةٍ حَوَاءَ خَالِطَ طَرْفِهَا فَتْرُ
- (عمر بن ابی ربیعہ، بی تا: ۹۴)

• ترمه: «گویا نور خورشید در زیر نقاب دارد یا آنکه امری است که باران به همراه دارد، او با چشمی، غماز، درشت، سیاه و خمار آلود به تو می نگرد» همان گونه که پیداست . عمر در بیت دوم، صفت «حوراء» را برای چشم معشوقه خود آورده است، همچنین در جایی دیگر می گوید:

• تَذَكَّرْتُ إِذْ بَانَ الْخَلِيطُ زَمَانَهُ

• وَقَدْ يُسْقِمُ الْمِرَّةَ الصَّحِيحَ التَّذَكُّرُ

• وَكَانَ إِدْكَارِي شَادِنًا قَدْ هَوَيْتُهُ

• لَهُ مُقْلَهُ حَوْرَاءُ فَالْعَيْنُ تُسَحَرُ

• (همان: ۹۸)

- ترجمه : یادم آمد آنکه یار از من جدا شد و این گونه یادها آدم سالم را بیمار می کند، من یادم آمد آن {یار چون} غزالم را که دوستش داشتم و او را چشمگاهی سیاه و درشت و چشمی جادو پیشه بود» از اینجا پیداست که زیبایی شناسی عصر اسلامی چندان فرقی با دوران قبل از اسلام ندارد. وصف چشم به حورائی و آهوئی همان است که قبلا هم بوده است.

- شایان ذکر است که به علت آمیزش عرب با سایر ملت ها و از جمله رومیان در دوران اسلامی، سنت شکنی هایی در غزل به وجود آمد که یکی از این سنت شکنی ها از آن عمر ابی ربیعہ است که از «چشمان آبی رنگ، معشوقه دم زده است! این چنین تعبیری از زیبایی چشم در زبان عربی تا آن زمان مرسوم نبود» (مشلح، ۲۰۰۴، ۱۴۹)

سنت شکنی



بشار بن برد

• و البته بعد از آن هم مورد استقبال واقع نشد، چرایی این امر را شاید بتوان در «نحس و شوم» دانست این رنگ چشم توسط عرب آن زمان یافت! به طوری که ابیات زیادی رد دست است که صاحبان چشمان آبی را به هولناکی، کذب و دوروی و نیرنگ متصف می کند، امری که، هر چند ضعیف در فرهنگ فارسی هم به چشم می خورد. برای بهتر مشخص شدن مطلب به مثال هایی از شعر عنتره بن شداد، ذوالرمة و بشار بن برد اشاره می کنیم:

- وَالْغُولُ بَيْنَ يَدَيَّ يَخْفَى تَارَهُ
- وَنَوَاطِرُ زُرْقٍ وَوَجْهٍ أَسْوَدَ
- (عنتره بن شداد، بیتا، ۲۳۴)

• ترجمه: آن غول در مقابل من گاهی پنهان می شد و گاه مانند نور مشعل با چشمانی آبی و چهره ای سیاه و ناخن هایی که چون لبه داس بودند، ظاهر می شد. عنتره برای توصیف هیبت هولناک غول بیابانی از «چشمان آبی» او یاد می کند. چشمان آبی که در چهره سیاه او منظره ای ترسناک را آفریده است!!، نه تنها قبل از عنصر که شاعران هم عصر یا پیش از او هم از «زرق العیون» به بدی یاد کرده اند:

- زُرْقُ الْعُيُونِ إِذَا جَاوَرَتْهُمْ سَرَقُوا
- مَا يَسْرِقُ الْعَبْدُ أَوْ نَابَاتَهُمْ كَذِبُوا

• (ذوالرمه، ۲۰۰۶، ۲۴)

- ترجمه : «چشم آبی هایی که چون با آنان همسایه شوی، مانند بردگان می دزدند و چون از آنان خبری پرسى به تو دروغ مى گویند و با آنجا که بشار بن برد، عباس بن محمد العباسی برادر خلیفه ابا جعفر المنصور را هجو می کند، چنین می گوید:
- وَ لِلْبَخِيلِ عَلَى أَمْوَالِهِ عِلٌّ زُرْقُ الْعُيُونِ عَلَيْهَا أَوْجُهُ سُودٌ

• (بشار بن برد، ۲۰۰۷ : ۱۴۵)

- ترجمه: «بخیل بر اموال و دارایی خود بیمار است، آنان چشمان آبی دارند و چهره هایی سیاه؛ همان طور که دیدیم در هر دو بیت صاحبان چشمان آبی نکوهش شده اند و مورد هجو قرار گرفته اند، اما به هر حال عمر «چشم آبی» را زیبا می دانست و در مدح آن چنین گفته است:
- سَحَرْتَنِي الزَّرْقَاهُ مِنْ مَارُونٍ أَمَّا السَّحَرُ عِنْدَ زُرْقِ الْعُيُونِ

• (عمر بن ابی ربیعہ، بی تا: ۲۲۱)

- ترجمه: شما آبی از دیار مازون من را جادو کرده است و به درستی که جادو از آن چشمان آبی است. عمر در این جا از اسلوب «حصر» برای مبالغه در کلام سود جسته است و معتقد است که جادو ، سحر و فتنه گری فقط در چشمان آبی یافت می شود، هر چند همان طور که دیدم مورد استقبال هم عصران «ذوالرمه» و پیشنیانش (بشار بن برد) قرار نگرفت و نتوانست تغییری در نظرات عربان به وجود آورد.

• یکی دیگر از غزل سرایان به نام دوره اسلامی عرب با باید «جمیل بن معمر» معروف به «جمیل بثینه» دانست شعر و شیوه او نقطه مقابل شعر و شیوه عمر ابن ابی ربیعہ است، شعر او، شعر عفیف، پاک و سرشار از سوز و گداز است. او زعیم و راهبر مکتب غزل «عذری» است. غزلی که از حب خالص، بی ریا و عفیف دم می زند (ابورحاب، ۱۹۴۷، ۱۷۰) شاعران عذری تنها ک معشوقه داشتند و هم و غم خود را مصروف وصف او می دانستند و با نام همو مشهور می شدند (سامی الدهان، بی تا، ۳۸) جمیل به طور اتفاقی و بر سر چشمه ای واله و شیدای «بثینه» شد (ضیف، ۱۹۹۹، ۴۹) و در وصف او غزل ها سرود، در اینجا به نمونه ای از وصف او از چشم معشوقه اش اشاره می کنیم:

اِذَا بَرَزْتَ لَمْ تَبْقِ يَوْمًا بِهَا بِهَا
كَانَ اَبَاها الظُّبْيُ او اُمُّها مَهَا

• بُثَيْنَةُ تُزْرِي بِالْغَزَالَةِ فِي الضُّحَى
• لَهَا مُقْلَةٌ كَحَلَاءِ نَجْلَاءِ خَلْقَةٍ

(جمیل بن معمر، ۱۹۸۲، ۸۲)

• **ترجمه:** بشینه آهو را در ظهر به سخریه می نشیند و چون خود را بنمایاند هیچ روزی بر او {آهو} بهایی و جمالی نمی ماند، او چشمگاهی درشت و سیاه و زیبا دارد. گویا پدرش از تبار آهو و یا مادرش از تبار گاو وحشی بوده است. جمیل در این بیت «مقله (کاسه چشم)» محبوبه خود را با صفاتی چون «کحلاء» و «نجلاء» وصف می کند، صفاتی که به ترتیب به معنای «شدیده السواد من غیر تکحل» و «درشت» است: «وَالنَّخْلُ، بِالتَّحْرِيكِ سَعَهُ شَقَّ الْعَيْنُ مَعَ حُسْنٍ، نَجَلَ نَجَلًا وَهُوَ أَنْجَلَ وَ الْجَمْعُ نَجَلٌ وَ نَجَالٌ، وَ عَيْنٌ نَجَلَاءُ، وَالْأَسَدُ أَنْجَلٌ وَ فِي حَدِيثِ الزَّبِيرِ: عَيْنِينَ نَجَلَاوِينَ؛ عَيْنٌ نَجَلَاءُ أَيْ وَاسِعَةٌ. وَسَنَانُ (ابن منظور، بی تا، ج ۱۱، ۲۶۷)

• این چشم زیبای سیاه و درشت، در پی شاعر آنقدر زیبا است که او از روش شدت تعجب احتمالی را بیان می‌دارد و می‌گوید: «گویا پدرش از آهوان بوده است و یا مادرش از گاوهای وحشی درشت چشم چرا که امکان ندارد چشم آدمی اینقدر درشت و سیاه باشد!» این «کان» شاعران تقلیدی بودن وصف چشم را از یاد مخاطب می‌برد و او را وادار می‌کند که در برابر زیبایی شعر جمیل سری به نشانه رضایت تکان دهد! «البته استفاده از این اوصاف تقلیدی در میان شاعران غیر غزل هم رایج بود، مثلاً «جریر» هر چند شاعر غزل نیست و بیشتر به مدح و هجاء و شعر نقائص شهره است (ضیف، ال، بی تا: ۲۸۷)؛ ولی مقدمات غزلش خای از اوصاف عاشقانه چشم نیست:

انّ العیونَ اللّتی فی طرفِها حورٌ
قتلنا ثمّ لم یُحینَ قتلنا
یصرعن ذاللبّ حتّی لا صراعَ به
وهنّ اضعفُ خلقِ الله اربکانا

(جریر، ۲۰۰۹: ۱۶۳)

- ترجمه: «چشمانی که درشتند و سیاه ما را کشتند و هیچ گاه زنده نکردند، **آنها افراد عاقل را از پای درآوردند در حالی که ضعیف ترین مخلوق های خداوند هستند،** همان گونه که پیداست جریر هم از «حور» چشم زیبا رویان می گوید، زیبارویانی که جریر و همراهانش را کشته اند و خون بهای آنان را پرداخت نکرده اند(آنان را زنده نکرده اند)

- از خلاصه آنچه در این قسمت رفت می توان چنین استنباط کرد که در عصر اسلامی و اموری تغییر زیبایی شناسی عربی حاصل نشد و شاعران مشهور غزل سرای این دوران همان اوصافی را که شاعر جاهلی برای چشم می آورد و زیبا می دانست، تکرار کرده اند و زیبا دانسته اند(هر چند عمر بن ابی ربیعہ برای تغییر این زیبایی شناسی تلاش هایی کرد؛ اما راه به جایی نبرد) البته این تکرار به معنای عدم خلاقیت نیست، بلکه همواره در کنار این تکرار، نوعی خلاقیت و باریک اندیشی هم دیده می شود که تقلید را کم رنگ می کند.

۲-۳ چشم زیبا در شعر عباسی

- منظور از عصر عباسی در ادبیات عربی، کاملاً روشن است. این دوره از زمان سقوط امویان آغاز و تا تسلط هلاکو خان مغول بر بغداد ادامه داشت. «عصر طلایی» و «عصر شکوفایی» از مهم ترین القابی است که مورخان به این دوران اطلاق کرده اند. امیزش فرهنگ ها گاهش تعصبات نژادی و قبیله ای، آزادی اندیشه و رفاه و تجملات زیاد، بستر مناسبی برای تغییر در موضوعات غزل و از همه مهمتر وصف چشم آماده کرده بود که البته چنین نشد؛ شاید برترین شاعر غزل این دوران «ابونواس» باشد، او هر چند یک تجدیدگرای تمام عیار بود و حتی با تکیه بر مجون و بی عفتی اش غزل مذکر را هم در ادبیات عربی باب کرد (ابو رحاب، ۱۹۴۷: ۲۱۰) (البته این غزل از قبل در ادبیات عربی بود؛ ولی در این عصر، به شدت رایج شد) اما باز همان اوصاف تقلیدی را در وصف چشم بر زبان می آورد:

- فَرَدَدَ طَرْفَهُ كَيْمَا يَرَاهُ

- فَكَلَّ الطَّرْفُ مِنْ دُونِ الْحِجَابِ

- وَ مُخْتَلِسِ الْقُلُوبِ بِطَرْفِ رِيْمٍ

- وَجِدِ مَهَاتٍ بَرَّ ذِي هِضَابٍ

(ابونواس، ۱۸۹۸، ۲۴۷)

• ترجمه: «چشمش را به دیگر سو گرداند تا او را نبیند و چشمش از پشت حجاب دچار ضعف شد. او دل ها را با چشمان آهوییش با گردنی صاف همچون گاوهای وحشی بیابان اسیر می کند»؛ نیازی به توضیح نیست که ابونواس چشم ساقی مجلس را به چشم «ریم» یعنی «آهو» تشبیه کرده است و **برای این کار از اضافه استعاری «طرف ریم» سود جسته است.** لذا چیز جدید در وصف او یافته نمی شود! آنچه که به نظر می رسد، خلاقیت شگرف ابونواس به ادبیات عربی (و از راهرو این ادبیات به ادبیات فارسی) هدیه کرده باشد، «تشبیه عین به نرجس» است که تا قبل از او نمونه ای نداشته است؛ چرا که جست و جوی نگارندگان در آثار پیشین او چیزی دال بر وود چنین تشبیهی به دست نداد، هر چه هست او می گوید:

• یبکی فیذری الدرّ من نرجسٍ

• و یلطمُ الوردَ بعَتّابِ

• لا زالَ موتاً دابُّ احبابِهِ حتى اراهُ اَبداً دابی

(همان: ۲۵۰)

• ترجمه: «او می گرید و مروارید از نرگس چشمش می بارد و با انگشتان عنابی اش چهره چون گلشن را ضربه می زند؛ دوستداران او عادت به مردن دارند و من نیز همیشه همین عادت را دارم!» همان گونه که می بینیم ابونواس در این بیت چندین استعاره را کنار هم گذاشته است، او «الدر» را برای اشک، «نرجس» را برای چشم، «الورد» را برای «گونه» و «عناب» را برای انگشتان، به استعاره گرفته است، این ابداع ابونواس خشتی گران بر بنای ادبیات و غزل عربی نهاد، به طوری که اگر بگوییم هیچ شاعر غزل سرایی بعد از او خود را بی نیاز از این تشبیه (استعاره) ندیده است، حرفی به گزاف نزده ایم! ابن الرومی می گوید:

• واحسنُ ما فی الوجوه العیونُ

• واشبهُ شیءٌ بها النرجسُ

• یظلُّ یلاحظُ وجه الندی

• مِ فرداً وحیداً فیستانسُ (ابن الرومی، ۱۲۳۴: ۲۰۰۳)

• ترجمه : «برترین عضو صورت چشم است و بیشترین شباهت را به نرگش دارد، نرگس همچنان به تنهایی، چهره ندیم را می نگرد تا آنجا که با او مونس و همدم می شود» البته در این که چه شباهتی بین «نرگس» و «چشم» وجود دارد باید گفت که وجه شبه مورد نظر شاعران «فتور و غنج و غمزی» است که این گل به هنگام پژمردن دارد، امری که این المعترز بدان اشاره می کند:

• وَسَنانُ قَدْ خَدَعَ النَّعاسُ جُفونَه

• فحکی بِمُقلَّتِه ذُبُولَ النرجسِ

• ترجمه : «خواب آلوده است و خواب پلک هایش را ربوده و چشمان نرگسیش پژمرده شدن را تداعی می کند» یکی دیگر از شاعرانی که در عصر عباسی به غزل سرایی شهره شد «عباس بن الاحنف» است (ضیف، ب، بی تا: ۳۷۵)، غزل او غزلی پاک و عفیف است که در این عصر، کمتر غزلی مانند آن می یابیم، در غزل او صفت «حوراء و «فتور» همچنان برای چشم زیبا استفاده می شود، او می گوید:

• یزیدک وجهها حُسنًا

• اذا ما زدته نظرا

• بعینِ خالطِ التفتی

• رُفی اجفانها الحورا

(ابن الاحنف، ۱۲۹: ۱۹۵۴)

• **ترجمه:** «چون بیشتر به او نگاه کنی، زیباتر می شود، {این زیبایی} به واسطه چشمی است که خماری و درشتی و سیاهی در آن جمع است» ابن احنف هم می گوید: « خالط التفتیر فی اجفانها الحورا» یعنی، در نظر او چشمی که خمار آلودی و سیاهی را با هم داشته باشد، زیباست.

- سومین شاعر غزل پرداز عصر عباسی را باید «علی بن الجهم» (۱۸۸ یا ۲۵۲-۱۹۰ ه ق) شاعر بزرگ عربی دانست، او اگر چه مداح متوکل بود؛ ولی غزل های زیبایی سرود که نامش را جادوانه کرد (ضیف، ج، بی تا، ۲۵۶) او نیز در غزل هایش از درشتی و سیاهی چشم یار می گفت و تعبیری که او برای وصف چشمان زیبا به کار برد تا مدت ها مورد استقبال شاعران پس از خود قرار گرفت، جهم قصیده «**رصاصیه**» خود را با عبارت «**عیون المهی**» (نورالدین، ۱۹۹۰: ۸۱) آغاز می کند:

- عيُونُ الْمَهَا بَيْنَ الرُّصَافَةِ وَ الْجِسْرِ
- جَلَبْنَ الْهَوَى مِنْ حَيْثُ أَدْرَى وَ لَا أَدْرَى
- أَعَدْنَ لِي الشَّوْقَ الْقَدِيمَ وَ لَمْ أَكُنْ
- سَلَوْتُ وَ لَكِنْ زِدْنَ جَمْرًا عَلَى جَمْرٍ

- ترجمه: «چشمان گوهای وحشی میان رصافه و پل، چه بخواهم و چه نخواهم عشق من را به خود می خوانند، آنها شوق قدیمی را به من باز می گردانند و من نه تنها نمی توانم {عشق را} فراموش کنم که هر کدام از این چشم ها آتشی بر آتش درون من می افزایند» جهم در این بیت با استعاره ای زیبا می گوید: «چشمانی (مثل چشم گاو وحشی) که بین رصافه و جسر در حال ترددند، دل من را می برند»

• وجه شبه در تشبیه «چشم» به «چشم گاو وحشی» به طور قطع ناظر بر هم «درشتی» و هم «سیاهی» است. لذا می بینیم که هنوز تغییری در زیبایی شناسی عربی حاصل نشده است. یکی از کسانی که بعد از جهم عینا از تعبیر «عیون المهی» استفاده کرده است، متنبی است، هر چند متنبی شاعر غزل نیست، ولی به حق او سرمد شاعران عربی است و استشهاد به شعرش خالی از لطف نیست:

• و عُیُونُ الْمَهَا وَ لَا كَعُیُونِ

• فَتَكَتْ بِالْمَتِیْمِ الْمَعْمُودِ

(المتنبی، ۱۴۱۴: ۵۰)

• ترجمه : «چشم های گاو های وحشی که مانند چشم نیستند {مثل چشم معمولی نیستند}، عاشق محزون را تکه تکه می کنند»

- بر اساس آنچه رفت ، می توان گفت در عصر عباسی، علی رغم آمیزش شدید فرهنگ های مختلف، زیبایی شناسی عربی دست نخورده باقی ماند و هر چند غزل سرایانی، چون ابونواس توانستند مقدمات تغزلی قصاید عربی را در هم بریزند و طرح نوی در آن در اندازند، اما این تغییر کلی به عرصه معانی جزئی نرسید و اوصاف تقلیدی و کلیشه ای غزل، همچنان به حیات خود ادامه داد و شاعران این دوره تنها در شاخ و برگ دادن به این اوصاف موفق عمل کردند و مجال تغییری بنیادین برای آنها فراهم نشد، لذا در این عصر ما همچنان با چشم درشت، سیاه، خمار و غماز روبرو هستیم البته با زبانی نرم تر و لطیف تر.

۲-۴ عصر مملوکی و عثمانی (عصر انحطاط) و تغییر زیبایی شناسی دیرپای عربی

- قضیه تغییر در زیبایی شناسی عربی را باید یکی از مهم ترین پدیده های عصر مملوکی و عثمانی دانست، عصری که وصف چشمان تنگ را در کنار چشمان درشت، وارد غزل کرد و بر خلاف عقیده بسیاری که این عصر را منحط می دانند، جریان تازه ای در غزلسرایی عربی به وجود آورد و غزل را از معانی کلیشه ای تکراری به درآورد. وصف چشم تنگ در شعر عربی باید موازی با سلطه ترکان بر امور اسلام و سرنوشت مسلمین دانست، سلطه ای که از زمان متوکل عباسی آغاز شد (ضیف، ج، بی تا، ۱۷)؛ اما نتوانست در ادب عربی رسوخ کند، رسوخ این مساله را باید از زمان سقوط عباسیان دانست، سقوطی که آغاز تسلط مغولان و مملوکیان و ترکان عثمانی شد. در این دوره ها شاعران عرب تحت تاثیر فرهنگ ترکی قرار گرفتند و بسیار از چشم تنگان دخترکان ترک دم زدند.

- در قسمت های قبل مشخص شد که از زمان جاهلی تا زمان سقوط بغداد و پایان عصر عباسی، چشم درشت و سیاه، مورد پسند شاعران عربی بوده است و آنان بسیار از آن دم زده اند، اما در ادامه خواهیم دید که این مساله تغییر می کند. برای بیان این تغییر به شعر، شاعران بزرگ این دوران، مثل «ابن نباته»، «صفی الدین حلی» و «الشاب الظرفی» و «التلعفری» استشهاد می کنیم:

از زمان جاهلی تا زمان سقوط بغداد
و پایان عصر عباسی

- بدون شک «ابن نباته» از سرآمدان عصر مملوکی و عثمانی است که در حدود نیم قرن محور حرکت های ادبی در مصر و شام بود (باشا، ۱۹۸۹، ۳۵۲) و شعر و شیوه او همواره مورد تقلید و پیروی هم عصرانش بود، با تورق دیوان این شاعر به نمونه های فراوانی از وصف چشم تنگ بر می خوریم که شاعر در نهایت زیبایی آنان را به وصف نشته است:

- قَامَ يَرْنُو بِمُقْلَه كَحَلَاءِ

- عَلَّمَتْنِي الْجَنُونَ بِالسَّودَاءِ

- ضَيَّقُ الْعَيْنِ اِنْ رَنَا وَاسْتَمَحْنَا

- وَ عَنَاءٌ تَسْمَحُ الْبَخْلَاءِ

- (ابن نباته، ۱۳۰۴، ۱۲)

• **ترجمه:** «به پاخاست و با چشمانی سرمه کشیده {به من} خیره شد و دیوانگی را با چشمان سیاه به من آموخت، او چشمان تنگی دارد و چون خیره شود ما را بخشنده می کند، مانند بخیلی که به تکلف، بخشنده می کند!» این غزل را باید یکی از زیباترین غزل های ابن نباته دانست که در آن صوف معشوقه «تنگ چشم» می پردازد او در این غزل، عاشق معشوقه ترکی شده است که چشمان سیاهش آدمی را مست می کند. در عصور گذشته ادبیات عرب، هیچ شاعری را نمی توان یافت که این چنین توصیفی برای یک معشوقه ترک آورده باشد. لذا به خوبی می توان دریافت که در این زمان، تنگ چشمان ترک، کم کم عرصه را برای جولان دادن درشت چشمان عرب، تنگ کردند و خود را به عنوان معشوقه های شاعران مطرح کردند.

• صحبت از تنگ چشمان ترک به همین جا ختم نمی شود و ابن نباته در جای جای دیوانش بدان ها اشاره می کند و اوصاف شایعی را که شاعران گذشته برای چشم درشت ذکر می کردند، برای چشم تنگ می آورد:

• بى مِنْ بَنِى التُّرْكِ سَاجِى الطَّرْفِ وَسَنَانُ

• مَا الصَّبُّ مِنْهُ مَعَاذَ وَهُوَ فَتَّانُ

• بى ضَيِّقُ الْعَيْنِ صَانُوهُ فَقُلْتُ لَهُمْ

• سَمُّ الْخِيَاطِ مَعَ الْمَحْبُوبِ مَيْدَانُ

• ترجمه: « در نزد من از ترک زادگان، خمار چشمی هست که از عاشق او شدن نمی توان حذر کرد چرا که او بسیار دلفریب است؛ در نزد من تنگ چشمی هست که {عده ای} او را محافظت می کنند، لذا به آنان گفتم حتی سوراخ سوزن با وجود محبوب میدان وسیعی است»؛ در دو بیت بالا ابن نباته اوصافی، مثل «ساجی الطرف» و «وسنان» را برای چشم تنگ یارش آورده است و یا در جای دیگر که می گوید:

• افدی غزالاً من الاتراكِ مقلتهُ

• فی صنعهِ السّحرِ اعیت کلّ استاذِ

• نبّاذَ عهدٍ بذاک اللّحظِ یسحرُنّی

• یا حسرتی بین سحّار ونبّاذِ

- ترجمه: «جانم فدای آهوئی که از ترکان است و چشمش در صنعت جادو، بر هر استادی چیره می شود، او بسیار عهد شکن است و با آن نگاه من را جادو می کند، ای وای من که در کشش جادو و عهد شکنی گرفتار شدم» در این جا هم ابن نباته، ساری و زیبایی را به «چشمان تنگ» ترکان نسبت می دهد. از این مثال ها به خوبی می توان دریافت که زیبایی شناسی عربی به چه میزان دچار تغییر شده است، تغییری که در نزد تمامی شاعران بزرگ این عصر مشهود است و در ادامه توضیح داده می شود.

• **صفی الدین حلی** یکی دیگر از شاعران به نام عصر مملوکی است که در حوزه ادبی بغداد رشد و نمو کرد (باشا، ۱۹۸۹، ۳۴۰). او از جمله شاعرانی است که شدیداً به راه و روش گذشتگان خود پایبند بود (همان: ۳۴۱)؛ اما در زیبایی شناسی چشم، راهی غیر از راه آنان را پیود و زیبایی شناسی عصر خود را ترجیح داد؛ برای مشخص شدن این موضوع به نمونه ای از اشعار او اشاره می کنیم:

یا عاذلی ان کُنتَ تَجْهَلُ ما الهوی
فَانْظُرْ ظِباءَ التُّرکِ کَیفَ تَرَکْنی
وَاعْجَبْ لِأَعْیُنِهِنَّ کَیفَ أَسَرْنی
مَنْ مَعْشَری وَ أَخَذَنی مِنْ مَأمَی

- بیضُ الطُّلَى سُمِرُ الْقُدُودِ نَوَاصِعُ ال
- وَجَنَاتِ حُمَرُ الْحَلَى سَوْدُ الْأَعْيُنِ
- (حلی، ۱۲۹۷، ۱۱۴)

• ترجمه: «ای ملامتگر من، اگر نمی دانی که عشق چیست، به آهوان ترک نگاه کن که چه بلایی به سر من آورده اند؛ و تعجب کن از چشمان آنها که چگونه من را اسیر کرده اند و از خانواده و مامنم بریده اند، آنها سفید گردند و سبز رنگ و صاف صورت و سرخ زینت و سیاه چشم»؛ بنابر آنچه که در این ابیات مشهود است، صفی الدینی حلی به ملامتگر خود می گوید راه فراری از دامی که چشمان سیاه معشوقه های ترک برای او پهن کرده اند، وجود ندارد! در جای دیگر همو از تیرهایی که از طرف چشمان آهوان ترک، به سوی او نشانه می رود، سخن می راند و بیان می دارد که چشم های مریض آنان آدمی را در تنگنایی غریب می افکند، به شکلی که طاقت و تحمل از او سلب می شود:

- هَلْ يَدْرِى الَّذِى بَاتَ عَنِ عَنَا الْحُبِّ فِى شَكٍّ
- مَا ذَا لَاقَتْ الْعُرْبُ مِّنْ ظَبْيِ أَعْيُنِ التُّرْكِ
- قَدْ قَلَّ إِحْتِمَالِى وَ لَيْسَ لِى طَاقَةُ التَّرْكِ
- أَلْقَتَنِى الْعُيُونُ الْمِرَاضُ فِى مَعْرَكِ ضَنْكِ
- (همان، ۲۴۵)

• ترجمه : «آیا کسی که از رنج عشق در شک است، می داند که عرب ها چه از چشمان آهوان ترک می کشند؟! قدرت تحملم کاسته شده است و دیگر طاقت ترک {عشق} ندارم و چشمان مریض و خمار، من را در تنگنایی شگرف قرار داده است.»

• از شاعران به نام دیگر این عصر می توان به «الشاب الظریف» اشاره کرد که فرزند شاعر بزرگ عقیف الدین التلمسانی بود (باشا، ۱۹۸۹، ۲۴۲) در دیوان او هم ذکر ترکان تنگ چشم فراوان است، او مدتی در دربار «ملک المنصور دوم» امیر مملوکی «حماه» می زیست (همان: ۴۳) و در آنجا از ساقیان و ندیمه های ترک فراوان دید، او می گوید:

- تاسیرُ الاحاظِ بِخَدِّ اسیلُ
- کلیمُ أحشاءِ بِطَرْفِ کلیل
- ظَبیُّ مِنَ التُّرکِ هَضِیمَ الحَشا
- یَهْزُ عَطْفِیهِ دَلالاً جَمیل

• ذُو وَجَنَهٍ تَوْرِیْدُهَا شَاهِدٌ

• اِنْ اَنْكَرْتَ قَتْلِي بِطَرْفٍ كَحِیْلِ

• ترجمه: «نگاه ها را با گونه صافش به اسارت می گیرد و درون را با چشمان بیمارش زخمی می کند، او آهویی از ترک و کم ر باریک است و با لرزش پهلویش، ناز عجیبی به همراه دارد، او گونه ای دارد که سرخیش، شاهد قتل من است، هر چند خود او با چشمی سرمه کشیده انکار کند» همان گونه که پیداست **شاعر ظریف الطبع ما از زیبایی آهوی ترک به وجد آمده است** و داد سخن سر داده است که : معشوقه من با نگاه، دل آدمی را می رباید و با چشم خمارش آتش به جان می اندازد.

• «**التلعفري**» چهارمین شاعری است که ذکر چشم ترکان در دیوان او بسیار است. عمر باشا هم در کتابش به این مساله اشاره کرده است (باشا، ۱۹۸۹: ۱۵۴) یکی از غزل هایی که در آن شاعر به چشمان تنگ ترک اشاره کرده است، شعر زیر است:

• يا جاعلاً هينيه من اشراكِ

• ترکی هواک نهاییه الاشراکِ

• این المفرُّ لعاشقِ مُتهتِّکِ

• صرَعتهُ اسهْمُ اعینِ الاتراکِ

• (التلعفري، ۲۰۰۴: ۲۲۲)

• ترجمه : «ای کسی که چشمانش را به چون دام هایی قرار داده است، ترک عشق تو کردن، نهایت شرک است!، عاشق پاکبازی که با نیزه های چشمان ترکان از پا درآمده است، به کجا می تواند فرار کند؟! «تلعفري» هم زمین خورده عشق تنگ چشمان است، هر چند در اینجا به تنگی چشم اشاره ای نشده است؛ اما به هر روی معشوقه ترک، حتما چشمان تنگی دارد!!، شاعر هیچ راهی برای مقابله با تیرهای متعددی که گلرخان ترک به سوی او روانه می دارند، نمی بیند، لذا بر زمین می افتد و تسلیم آنان می شود. او معتقد است چشمان معشوق بلند بالا و زیبایش، دام هایی است که عاشق را به بند می کشد.

•

- شاید تشبیه ترکان به آهو در نظر اول زیبا به نظر نیاید، چرا که آهو را به چشم درشت می شناسند و ترکان را به چشم تنگ؛ اما از آنجا که شاعر خود به نوعی وجه شبه را ذکر کرده است، می توان در این امر با او همراهی کرد که معشوقه او باریک اندام و با شعوه و ناز است درست مانند اهوان

- آنچه که در اینجا قابل ذکر است آن است که چگونه می توان دو نوع متفاوت از چشم را با اوصافی یکسان، تصویر کرد. در قسمت های گذشته مشخص شد که شاعران عرب از قبل از اسلام تا پایان عصر عباسی، صفاتی مثل «سیاهی، غماری، سرمه دار بودن و فتانگی» را به چشمان درشت منتسب می کردند. اما به یک باره در عصر موسوم به انحطاط، همین اوصاف توسط شاعران این عصر به چشمان تنگ ترکان نسبت داده شد.

نتیجه

- ۱- در زمان قبل از اسلام، زیبایی شناسی عربی، چشمی را زیبا می دانست که درشت، سیاه، خمار و غماز باشد. این چشم را شاعران عربی به چشمان آهو و گاو وحشی تشبیه می کردند. قرآن کریم هم به خاطر اصل رعایت مقتضای حال، همین مولفه های زیبایی شناختی را برای توصیف حوریان بهشتی انتخاب کرده است. طبیعی است که شاعران عصر اسلامی هم پای در جای پای شاعران جاهلی نهادند و همین اوصاف ذکر شده را برای چشم زیبا ذکر کردند، البته شاعری مثل **عمر بن ابی ربیعہ وصفی هم از چشمان آبی کرد که مورد پسند واقع نشد.**

- وصف چشم در عصر عباسی دچار تغییر زیادی نشد و شاعرانی، چون ابونواس و علی بن جهم تنها به تجدید در تشبیهات بسنده کردند و سعی نکردند از زیبایی چشمان دیگری غیر از چشمان درشت و سیاه حرفی بزنند(مثلا از زیبایی چشمان تنگ یا آبی یا سبز) و مثلا **ابونواس چشم درشت و خمار را به نرگس تشبیه کرد که پیش از این سابقه نداشت.**

- بدون شک با سقوط خلافت بغداد و خارج شدن حکومت از دست عرب ها و تسلط چندین سده ای ترکان بر قسمت اعظم از بلاد مسلمین از یک سو و ساکن شدن تعداد بی شماری از لعبتکان ترک در بلاد اسلامی از سوی دیگر، ذوق زیبایی شناسی عرب شاعران هم دچار تغییرات جدی شد و وصف چشمان تنگ ترکان توانست جایی در شعر و غزل عربی برای خود پیدا کند.

وصف چشمان تنگ ترکان